



فضیلت معرفت است

تاملی در تفکر اخلاقی و روش سقراطی

می‌گویند جسی کسان دیدم که چون می‌خواستند پندار لایه‌های را از ایشان جدا کنم چنان برمی‌آشفند که می‌خواستند سر را با دندان پاره پاره کنند و آماده نیروند و نور کنند که آن چه می‌کنم از سر نیک خواهی هست.

آن شکل سازی چهل و نهمی افراد و پاره کردن پندارهای او را بش بخش آنان، غلبه‌ای به جای آن که موجب قدر دانی شود به انتقام جویی مخاطبان منجر می‌شود از این رو به قول یکی از اندیشمندان، با هر کس سقراط آن انتقام خود را از او گرفت.

سقراط و اخلاق

دغدغه‌های اخلاقی سقراط در سر ناسر اندیشه‌های او جاری است. بر همین اساس می‌سوزد گفته است که سقراط برای نخستین بار فلسفه را از آسمان پایین آورد و آن را پاره شهرها و خانه‌ها ساخت و به زندگی و اخلاق یعنی خیر و شر مرتبط ساخت.

سقراط در اندیشه‌های اخلاقی خود حامل دو پیام بسیار محوری است که البته از همان زمان مورد مناقشه قرار گرفته است. یکی بودن معرفت و فضیلت و تقسیم ناپذیر بودن و اتحاد فضایل.

در قدیم‌های رایج هر حال تصور بر آن است که بسیاری از انسان‌هایی که فضیلتی را می‌شناسند ولی به آن عمل نمی‌کنند در این تلقی پیروندی میان معرفت و فضیلت به عمل کردن به آن‌ها وجود ندارد ولی سقراط در استدلال‌های خود می‌کوشد تا به وضوح نشان دهد که اساساً فضیلت همان معرفت است و پیوند آن‌ها ناگسستی است آن کس که فاقد فضیلت است در واقع فاقد معرفت به آن فضیلت است و هر کس نسبت به فضیلتی آگاهی ظریفی تر ندیده متصرف به آن نبر هست.

عقاید هر مقام توضیح و توجیه سخن سقراط کوشیدند نشان دهند که در این اندیشه سقراطی موعی فضیلت به نفس وجود دارد که بر طبق آن سقراط از وضع خیر می‌دهد و به لحاظ روان شناختی خود را چنان می‌راند که گوئی در وجود او میان معرفت و فضیلت هرگز جدایی متصور نمی‌شود.

چنین بر طرفتی به همان اندازه که در باب شخص سقراط صادق است در مورد اندیشه اخلاقی او نوعی تفسیر حل خواهی و ناستن چیده است. بی تردید سقراط دارای چنان شخصیتی بود که معرفت و فضیلت در او از یک حقیقت واحدی بر خوردند و پیوند اما پیام اخلاقی سقراط صرفاً گزارشی از حال و وضع روحی او نبود سقراط با این اندیشه خلاقانه خود می‌کوشد تا زندگی مضطرب انسانی را تحت نظیر اخلاق‌های مسلمان دهد.

می‌خواست که در می‌آموزد کله شایسته‌ای می‌گردد حال آن که چنین کسی را نمی‌یابد.

در کار به فعالیتهای فکری سقراط آن چه به نحو جسمی نمایان می‌شود این حقیقت است که او قبل از آن که دشمن نادانی باشد با غفلت و بی‌جبری از چهل خصومت دارد و علت عمده چنین رویکردی آن است که نادانی موجب پریش و جستجو است ولی غفلت با توهم نادانی عمل اصلی تصدب و توفد از این رو سقراط سعی داشت به مرتحل بگوید که به جای تأسف خوردن از نداشتن ما و ناله سینه‌ها نسبت به آن چه گمان نادانی دارند نگران باشند شاید بتوان بزرگترین پیام سقراط در هر سه تفکر را به نحو خلاصه‌ای در این بیت حافظ یافت:

دور است سر آید از این پانیه هستی دار

تا نخل بیابان ز برید به سرایت

رهایی از سر راه‌های حقیقت نمایی که در یافته و پذیرفتنیم نه تنها شرط تفکر بلکه وظیفه و رسالت آن است و تنها در چنین وضعی است که می‌توان به نقل تفکر و توفد یافت به عبارتی تفکر، ظاهری فساد انگیز دارد و این دقیقاً همان نهجی بود که به سقراط زده شد کله سقراط تیار ساختن چو فلان آن بود و خلاصه این تلهای فرورختن پندارهایی بود که چو فلان در اثر تربیت خفیه‌دانی و اجتماعی خود پذیرفته بودند سقراط با استمداد از تخریب‌گری تفکر، ش تونده را وادار می‌ساخت که از آرام و قرار و روغین خود دست کشیدند موافقت ساختگی و مجازی با خوب شدن را از دست بدهد و در نتیجه به جستجوی خوب شدن حقیقی خود برآید.

به قول «کمپرس» غرض سقراط از گفتگو این بود که خود و دیگران را به این مطالب توجه دهد که مهم‌ترین مسائل زندگی معنایی حل نشد حاصل است و الفاظ و مفهومی که از کودکی با کمال اعتماد بدون تکراری به کار می‌ریم در حقیقت شناسکای از گیاهان و شایسته‌ها است.

در این مسیر، سقراط ایلی نداشت که خود را خرمنگس بنامند خرمنگسی که به تخریب خواب و آرامش مردم این را آشفته کرده و پنهانگه دروغین جوهره را بر سر آنان فرورخته و ناستن جدیدگی پنهان در بنیان‌های زندگی‌شان را بر ملا شایسته است تفکر در چنین مراعاتی به جد حیات متفکر را تهدید می‌کند و ادامه آن خطر آفرین است خود سقراط نه تنها چنین تهدیداتی را پیش‌بینی می‌کرد بلکه عملاً با آن‌ها مواجه شده بود از همین رو در مقاله «شای تنوس» خطاب به او چنین

شاید سقراط از معدود متفکرانی باشد که فلسفه‌شان به واقع بر آمده از تعامل جدی با زندگی و زیست کنش‌گرانه در عالم دور ایشان است: تعاملی که بر انگیزنده پرسش‌های حقیقی و در همین حال انضمامی است. در این میان سقراط را باید موسس چنین طریقه‌ای از تفکر دانست: روشی که پسا به کارگیری پرسش، توهم پاسخ‌های به ظاهر درست مر سوم را اقل می‌کند. این مقاله با اهتمام به تفکر سقراط، نکاتی را در یازده بخش آراء او مطرح می‌سازد.

مهدی پناهی چهارمی

مردی که نظام قضایی آن را به فکر رسد تا خاطر و لغزش‌هایش را از ذهن آستان برزاید چنان آید شد که همین کلامش هرگز از گوش معاصران و آیندگان غایب نشود.

روز دیگر

هر چند که اگر بگویم سقراط انسان بوده سخن ناملمی نگفتیم اما از آن جا که کلام انسان کمتر با معنای حقیقی خود فهمیده می‌شود لازم است بگویم که سقراط انسان بزرگی بود و توضیح دهیم که این بزرگی سقراط گرچه با زبان قابل بیان نیست و کمتر می‌توان به نحو جامع و شایسته‌ای از آن سخن گفته از تباط و تسبب و تیشی با تفکر و اخلاق او دارد سقراط را می‌توان قهرمان تفکر و اخلاق دانست و در همین عزت کوتاه است که به‌طور هم زمان باید راز عظمت و علت برگ او را جستجو نمود. بر این اساس ک سالی قادر به هر ک عظمت و بزرگی سقراط خواهند بود که بتوانند در وقت و هر ک صحیحی از معنای حقیقی تفکر و اخلاق داشته باشند و تنها کسانی علت برگ او را خواهند فهمید که به خوبی بدانند حقیقت تفکر و اخلاق تا چند اندازه متخالف با تفکر و دشوار است.

سقراط و تفکر

زندگی سقراط هر تفکر و دعوت به آن تجلی یافته بود این وضع حتی تا اختلاف پایانی حیات او ادامه داشت و دفاعی او در جلوی چشمیان آندیان نه حمایت از خود بلکه دفاع از تفکر و دعوت به آن بود او در هر فرصت و مجالی و در برخورد با هر شخصی بلافاصله زمینه‌های را برای اندیشیدن فراهم می‌نمود و البته این اندیشیدن را به تدریج به سمت مهم‌ترین پرسش‌های حیات انسان هدایت می‌کرد با این وجود هرگز خود را آموزگار یا استاد نمی‌نامید بلکه همواره خود را جستجوگری



و از پویایی حاصله از چنانی نظر از عمل برهاند به همین منظور باید این پیام اخلاقی بلند و غیر مشهور خود به صورت غیر مستقیم همان گونه که «هیر» می گوید به اعتراض و نفی آن چیزی می پردازد که تا آن زمان علم نامیده شده و آشکارا فاقد هر گونه نیروی اخلاقی بوده است. بر این اساس «شناخت نیک» که در همه فضایل انسانی وجود دارد صرفاً عمل فهم و نایل شدن به یک معرفت ذهنی نیست بلکه نبعلی حقیقی است که به صورت آگاهی در روح آدمی به ظهور می رسد. پیگر به حق معتقد است که در این صورت حتی اگر مردم بگویند تجربه نشان داده است که شناخت فضیلت و عمل به فضیلت از یکدیگر مستقل و جدا هستند این نانی سخن سقراط و رد ادعیه او نیستند بلکه صرفاً حاکی از آن است که «علم حقیقی» نادر است بسیارند کسانی که گمان می برند دلاری علمند ولی در حقیقت هیچ نمی دانند و قبلاً گفتیم که سقراط در مسیر تفکر بیش از آن که با نادانی سر ستیز داشته باشد با نادانی طایبی و توهم علم به مخالفت می رود. نخست برای پیروان سقراط جمله فضیلت دانش است سخنی خلاف مشهور نیست بلکه توصیف عالی ترین توانایی طبیعت آدمی است که یک بار در وجود سقراط به مرحله واقعیت در آمده است و بنابراین موجود است نایل شدن به معرفت در نظر سقراط صرفاً بر اساسی یک فعالیت و فرایند ذهنی نیست بلکه محصول نوعی ضرورت وجود شناختی است که در آن نمی توان ساحت معرفت را از عمل جدا داشت به عنوان مثال معرفت حقیقی یک دانه گل به شکوفایی گل صرفاً پس از طی مراحل وجودی و تحولات درونی آن دانه و پارسیدن به مرحله شکوفایی عجزها و به عبارتی با گل شدن آن دانه تحقق می یابد. بر واضح است که چنین شناختی عین تحقق و به عمل آمدن موضوع شناخت است. حقایقی هم که سقراط در پی یافتنشان است تنها با تجلی و ظهور در روح آدمی به صورت آگاهی بروز می یابند. اما پیام دیگری که سقراط بر آن اصرار می ورزد افکار کثافت پذیر بودن فضایل از یکدیگر است در نظر سقراط رسیدن به یک فضیلت بدون نایل شدن به فضایل دیگر ناممکن و بی معناست و اما آنها در صورتی می توانیم منتفع به یک فضیلت شویم که همه فضایل دیگر را نیز داشته باشیم در نگاه عامیانه چنین ضرورتی احساس نمی شود ممکن است فردی شجاع باشد ولی در عین حال بی عمل هم باشد یعنی تحقق شجاعت در وجود یک شخص ربطی به تحقق بخشندگی یا تحقق هیچ یک از فضایل دیگر ندارد به عبارتی در نگاه ابتدایی چنین به نظر می رسد که مادر علم اخلاق مختاریم از بین یک یا چند فضیلت گزینش کرده ایم و اگر خود تحقق بخشیم به آن تحقق همه فضایل هم حاصل می شود اما این امر مطلوب صرفاً یک گزینش و انتخاب است نه یک ضرورت. منحصراً به فرد که نتواند به بعضی از فضایل آن بدون رسیدن به فضایل دیگر نایل شد انتخاب همه فضایل یک انتخاب است در میان سایر انتخاب ها چنین وضعی در تکرار سقراطی ناممکن است و تنها راه ممکن نایل شدن به همه فضیلت ها است چرا که اتحاد و پیوند میان آن ها ناممکن است در نظر سقراط هیچ جاع حسوده یا هیدندار ظالمه ناممکن است و برای رفع تناقض باید معتقد شد که چنین فردی شجاع یا دیندار

حقیقی نیست یا باید قابل شد که حسلات و ظلم و بیخود مغفوری در باره او به کار گرفته است. پس بنا بر دیدگاه سقراط افکار و گسست صرفاً در میان فضایل ظاهری که حاصل تمرین های یک جانبه است ممکن است و گرنه رسیدن به هر فضیلتی بیخود حقیقی یا شناخت نیک که فضیلتی بی نفع است ممکن است و با چنین شناختی است که فرد به تعلیمی فضیلت ها نایل شده است.

دانش و معرفت سقراطی تنها یک موضوع دارد و آن عبرت است. زیرا «هیکه» میان این موضوع و درونی ترین خواست آدمی از تعلیمی بنیادین وجود دارد و با در یافتن این ارتباط است که روشن می شود جمله سقراطی فضیلت معرفت است. چه رشته صوفی در شیوه تکرار سقراط به زندگی و اسفلیت دارد.

به طور خلاصه می توان چنین نتیجه گیری کرد که پیام فضیلت معرفت است. اعتراض اشکالی بود به آنچه دیگران علم و معرفت نامی می کردند و سخن فضیلت تقسیم با پذیر است. تفلاهی بود علیه آنچه به جای فضایل حقیقی و وجدان اخلاقی مردمان را فریب داده بود.

روش سقراطی
گفتگوی سقراطی مبتنی بر این اعتقاد بود که تذکر صرفاً علیه تذکر و یادآوری است. انسان ها همه مستعد نایل به حقیقت را دارند اما نایل شدن به حقیقت یک فرایند درونی است و سقراط می گویند که با گفتگوی به مخاطبان خود در طی کردن این فرایند کمک کند در این مسیر کسی که با سقراط وارد گفتگو می شد پاسخ های حقیقی را به کمک سقراط در درون خود می جست سقراط خود در این زمینه چنین می گوید:

«کسی که با من گفتگو می می آغازند نخست گنج و کشف می نمایند ولی چون با من هم نشینی می گیرند اگر لطف الهی شامل حالشان باشد با گنهای بلند در راه دانش پیش می روند در حالی که کوچکترین نکتته ای را از من نمی آموزند بلکه همه دانش های زیبا را در درون خود می یابند»

بنظر این گفتگوی سقراطی مبتنی بر نوع خاصی از انسان شناسی سقراطی است که بر اساس آن معرفت به حقیقت تصور در درون انسان هست که با گفتگو و در یک فرایند یادآوری اشکالی می شود.

مهمترین عناصری که در این روش باید مورد توجه قرار گیرد چهار عنصر است: ۱- پرسش ۲- طنز ۳- تیرازی ۴- حضور.

۱- پرسش
پرسش در فلسفه جایگاه بسیار مهمی دارد و ضامن حیات تفکر است. در اندیشه سقراطی، گفتگو با پرسش آغاز می شود و تقارن می یابد. به چندی توان گفت که در روش سقراط هیچ امری به مقام اهمیت پرسش نمی رسد پرسش های سقراطی در آغاز ساده و ابتدایی می نمایند و کاملاً با فضای زندگی و ذهن شنونده مرتبط و هماهنگ است اما به تدریج که گفتگو جلو می رود مباحث فلسفی پرتکرار شده فضای مکالمه را در اختیار می گیرد. کار به عمده پرسش برای سقراط آن است که از یک طرف ارتباط مباحث بنیادین فلسفی با حیات و زندگی معهودی ما را نشان می دهد و بیانی می کند که چه گرها و مسائلی در زندگی ما رابه جستجوی اندیشه های فلسفی می کشند و از طرفی توهم متراکم شده نادانی فرد را می ترکند و او را به جهل خویش آگاه نمودند. در اثر همین آگاهی او را به هر کشته جستجو و تفکر وامی دارند.

سقراط در جریان گفتگو هدایت و مدیریت آن را در اختیار گرفته با طرح پرسش هایی که رفته رفته جهل مخاطب را آشکار می سازد و محاوره را جلو می برد و مباحث عمیق تر می گرد که نمی دانند شجاعت و اقدام چیست و از شخص دیگری می پرسید که آیا او در این موضوع هیچ آگاهی دارد یا نه در مواردی نیز مباحثه رابه چینی می کشند تا بر طبق آن شخص کلمه شجاعت را به کل برده غافل از آن که با کل کردن این کلمه در معرض سوالات دشوار و توهم ساز سقراط قرار می گیرد مشکل آن بود که او آن کلمه را به کل برده بود و بنابراین می ایست معنی آن را ندانند در اینجا سقراط که خود اعتراف به نادانی می کرد در طرف می خواست که معنای آن چه گفته است را بیابد کند و طرف وقتی تعریف یا توضیحی را برای سقراط مطرح می کرد سقراط در آغاز ظهیر خوشنودی بسیار می کرد ولی ادامه می داد که هنوز یکی دو اشکال باقی مانده که اگر حل شوند خوشنودی او کامل می شود. طرح این نکات مکالمه رابه چایی می کشند که طرف سقراط به مستی و پویایی گفته هایش بی می برد و اگر اهل تسلیم نبود به تکلف و زحمت می افتاد.

۲- طنز
بر اساس گفته گیسس طنز کلمه ای است که یونانیان برای سخن در برده گفتن و خصوصاً برای تغییر نمایان ساختن خود از روی زیرکی به کار می بردند که در سقراط مشاهده می شود. طنز در واقع زنی است همان طوری که در میان کمپرس در مقابل طنز زنی آوری و لاف زنی قرار دارد و این خود حاکی از آن است که طنز از معنی «که غلبه از سر نبخش» و خیال زدگی سخن می گوید. زبان طنز نیست در این زبان تصویر صیطره و برتری بر مخاطب محرومیت دارد و این وضع معمولاً با محکوم کردن و متهم ساختن مخاطب ظاهر می شود. حافظ در مقابل چنین زبانی می نویسد:

زبانی می نویسد: چنین می گوید:
برو به کار خودی و اعط این چه فردی است
مرا افتاد دل در ره ترا چه افتاده است؟

اما در زبان طنز، آگاهی و وقتی است که مایع هر گونه ادعای موجود

و تاخر خیالی می شود و همین امر باعث می شود که زبان طنز زبان تحکم تسلط، سیطره و همرا با افسردگی و چیرگی نباشد و به یک معنا زبان دیالوگ باشد نه دیالوگ و فضای برابری را فراهم آورد نه برتری و خود محوری را سقراط هرگز در موضع محکوم کردن دیگران قرار نمی گرفت و ادعای برتری نمی کرد بلکه با محکوم نمودن خود و اعتراف به جهل و نادانی وارد گفتگو می شد. اما مخاطبان سقراط چنان آکنده از اعتماد به نقش خویش بودند که حتی این تواضع و اضراف سقراطی که نه ادعا بلکه جزه باورهای بنیادین او بودند مایع اتهام نشان نمی شد بلکه خود موجب می گشت که او را به سلسله لوحی پایه سرایی تربیت نالده گی و جاهل از ادب بودن متهم کنند. اگر بخوانیم طنز سقراطی را بهتر بفهمیم باید به نقطه مقابل آن چشم بپوشیم کسی که وضع و نظم موجود را به رسمیت می شناسد و نه تنها نیست به آشننگی های بنیان آن اطلاع و اعتراضی ندارد بلکه حتی حقیقت را متناسب با آن و در جهت تأیید آن تفسیر می کند. لعل طنز نیست طنز در دل خود نمی و اعتراض را دارد و باطن پریشان و آشفته پندارها و وضع موجود را بر ملا می سازد. طنز سقراطی که غالباً در مکالمات دوران جوانی افلاطون منعکس شده است وضع و نظم یونانی را با پرسش مواجه نمود. عملی که سقراط را متهم به فساد فکری کرد صرفاً این بود که او فساد و تباهی های پنهان نظم و آرامش مدهوم آن را بر ملا می ساخت. به عبارتی سقراط با توسل به پرسش و طنز نه تنها زمینه های دست یابی افراد را به حقایق درونی خود فراهم می کرد بلکه کسی ها و نواقص پنهانی اندیشه ها را نیز هویا می نمود. او در این زمینه خود را به زن قابل و ملایمی تشبیه می کرد که برای مادر زمینه های تولد فرزند را فراهم می آورد که کاملاً تعلق به خود او دارد و گله سالم و کامل است و گله ناقص و ناتمام اما نه آن سلامت و کمال ربطی به سقراط دارد و نه این نفس و نامش.

هر چه در باره هنر ملایمی گفتیم در باره هنر من نیز صادق است با این فرق که من به مردان برای می گم تا آسان بزیانند نه به زنان و روح مردان را می زایمانند. تن آنان را و پورترین استیژ هنر من این است که هنگامی که مردی در شرف زاری بدن است می دلم که کودک ناقص و خروجی خواهد زد. باید با فرزندی کامل و روشن من و از جهتی دیگر نیز به ما شبیه و آن این که خود هیچ کس دانش نمی یابیم.

طنز و تیرازندگی که در زبان سقراط بود محصول ملاحظه تفکر صحیح او با اصول موهوم اخلاقی و پندارهای حقیقت نمایی حاکم بر آن بود و این ایشخنده محصول آگاهی به برتری خویش بلکه ناشی از قصد صادقانه سقراط در جهت هدایت به سوی خیر و نفعی بود.

۳- تیرازی
بر تیرازی برای سقراط مایه معنا داری و تقویم حیات گفتو گو است. سقراط واقعاً خود را نسبت به مخاطب برتر و حتی پایین تر می یابد و برای خود هیچ گونه برتری قائل نبود. قبلاً در زبان طنز سقراطی دیدیم که زبان مدعی و برتری جو هرگز نمی تواند زبان دیالوگ باشد. سقراط با زبان عامیانه سخن می گفت و به تعبیر کارل پاپسوس گفتو گو و ادبیت اصیل زندگی سقراط بود که باعث شده بود او با صنعت گرانی دولت مدرن، هنر متدیان و حتی باقراد فاسد گفتو گو کند.

رابطه من و تو در نظر سقراط ربطی به کنایه بر است و تنها در چنین فضایی است که می توان لطیفان دلخست دوری و فاصله های در میان طرفین مایع از آن نمی شود که دو وجدان جوانی حقیقت بنویسند بر تازیکی های نادانی خویش فائق آیند.

سقراط گفتو گورا که بر مبنای برابری اشکالی می یافت شکل اصلی تفکر فلسفی می داشت و معتقد بود مانند نواز این راه می توانیم با دیگران به تفاهم برسیم دوستی برای سقراط شکل هر گونه ارتباط باور آسبان با یکدیگر بود. از این روی برخلاف سوفسطائیان هرگز ادعا نمی کرد که شاگردانی دارد بلکه همیشه سخن از دوستی خود می گفت و با طرفین خود را به چشم شاگرد نمی نگریست بلکه آنان را شخصیت های کاملی تلقی می کرد و وظیفه بهتر ساختن جوانان که سوفسطائیان آن را حرفه خود می شمردند برای او که از این گونه خودستایی ها بیزار بود در مملشت دوستی تلاش با مردمان ظهور می کرد.

۴- حضور
سقراط سخنان خود را همیشه در حضور طرف گفت و گو و به صورت شفاهی مطرح می کرد. او در صحنه گفت و گو که یک فرایند زنده و فعال بود نقش اصلی را بر عهده می گرفت و تقویم و آیدسه بحث را با تأکید بر حضور مخاطبان و در کل لحظه به لحظه آنان تعیین می کرد.

برای سقراط حضور طرفین دیالوگ مشارکت در کشف حقیقت و راز حالت ساختگی و مجازی بیرون می آورد و مایع از آن می شد که کسی فله دلانه و صرفاً به صورت یک نمایشگر بی طرف و غیر درگیر بایستد گفت و گوراندن است. حضور سقراط که باعث زنده و گرینگی بودن پرسش ها می شد گفت و گورای ساختگی و مایل آیر بودن گفتگو بقی می گذشت. مخاطبان سقراط به تأثیر از حضور پیدار کننده و و همسوز سقراط چنان در عرصه میدان گفتو گو وارد و با بحث درگیر می شدند که گویی می خواستند سر و شوش حیثیت و شخصیت خود را تعیین کنند.

به تعبیر ژورنر، سقراط معتقد بود که یکباره امر مهم ارتباط میان سخن و «فلسف زنده ای» است که سخن در لحظه ای معین به او گفته شود او در چه اول و وجه انسانی اثر بخشی داشت و این اثر بخشی در دیگران متجلی می شد و واسطه این اثر بخشی سخن شفاهی بود.

